

نمونه‌ی چند از فداکاری و قدرت‌نمایی فدائیان اسماعیلی

چگونگی کارد زدن فدائیان اسماعیلی و تدابیر و نقشه‌های آنان برای رام کردن و به‌زانو درآوردن دشمنان و مخالفان در کتب مسطور است و این چند مورد را برای نمونه ذکر می‌کنیم: دکان‌داری در ساری از گوشه‌ی دکان می‌جهد و در اسپهبدشاه غازی در می‌آویزند و او را با کارد می‌زند (ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج ۲، ص ۶۸)؛ مردی به‌صورت دانشجویان در مجلس درس امام فخر رازی می‌نشیند و پس از ختم درس به‌او حمله‌ور می‌شود و تهدید می‌کند که «اگر دوباره سخنان تند و زننده درباره‌ی بزرگان مذهب شیعه بگویی، طعمه‌ی این کارد می‌شوی» و استاد هم از فردای آن روز از بیم جان زوش خود را تغییر می‌دهد (مقدمه‌ی الرسالة الکمالاتیه، فخر رازی)؛ شخص دیگری که به‌ظاهر از خادمان سلطان سنجر بوده، کاردی در خوابگاه سلطان فرو می‌کند و سپس بدو پیغام می‌دهد که «اگر نه به‌سلطان ارادت خیر بودی، آن کارد که شب در زمین درشت نشانده‌ی در سینه‌ی نرم او استوار کردندی»، از آن پس سلطان از بیم جان خود به‌صلح با ایشان مایل می‌شود (جوینی، تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۱۱۶)؛ در خوابگاه صلاح‌الدین ایوبی که گرداگرد آن را نگهبانان مسلح احاطه کرده بودند، نیز یک تن فدایی خنجری به‌زمین فرو بُرُوْد و نامه‌ی درکنار آن نهاد بدین مضمون: از قدرت پیشوای ما «سنان» مگر آگاه نیستی که بدینگونه از حد خود تجاوز می‌کنی، ما می‌توانستیم تو را بکشیم ولی بخشیدیمت تا ببینیم پس از این چه می‌کنی (عارف نامر، سنان و صلاح‌الدین، ص ۹۰)؛ تا آنجا که دشمن بزرگ و سرسخت آنان یعنی خواجه نظام‌الملک طوسی به‌زخم دشنه‌ی یک تن فدایی چشم از دنیا فرو می‌بندد (جوینی تاریخ جهانگشا، ص ۱۱۱).

ولی خود او (یعنی حسن صباح) گوید: من برای عبادت و پرستش خدای گوشه‌ی برای خود برگزیده‌ام و به‌ادای فریاض و سُنن اشتغال دارم و اینان که در راه حفظ نام و شرافت و ناموس، جان خود را به‌خطر می‌اندازند معذورند، زیرا آنانکه طعمه‌کارند این از جان‌گذشتگان می‌شوند کسانی‌اند که از طرف خلفا بر مردم مسلط شده‌اند و نه تنها برجان و مال مردم ابقا نمی‌کنند، بلکه به‌زنان در حضور شوهرانشان دست‌درازی می‌کنند و مردم هم ملجاء و پناهی ندارند و اگر هم شکایتی زود بآوردند خواه آید.

وقت ضرورت چو نم‌اند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز

مخالفان این جمعیت

«... مخالفان چنان مراتب آنان را پائین آورده‌اند که هیچ فرقه‌ی را به‌زشتکاری و بدنامی این فرقه بشمار نیاورده‌اند، گاهی نسبت زنا با محارم به‌اینان داده‌اند، و گاه گفته‌اند که آنان تزویج با پسر را روا می‌دارند و در نماز به‌سوی قلعه‌الموت می‌ایستند. عبارت زیر مؤید این مطلب است: «و بر پشت زین از همه اصناف مُبطلان از مشرک و کافر و بت پرست و آفتاب پرست و ستاره پرست و مجوس و آتش پرست و جهود و ترسا و از همه اعدای خدا و انبیاء و اولیاء، ملحدان بدتر و شقی‌تر و ملعون‌ترند... می‌نویسند پیشوای قرامطه، بیت‌المقدس را قبله ساخت و فرمان داد تا در آنجا حج به‌جای آورند و روزه را به‌دور روز نوروز و مهرگان تقلیل داد، و دو شنبه را روز آدینه قرار داد و نبید و خمر را حلال ساخت و نیز پیش ازین گفتیم که قرامطه چگونه به‌قافله‌ی حجاج زدند و حاجیان را کشته چاه زمزم را از کشتگان پر کردند و سنگ کعبه را ربودند و مدتی نزد خود نگاه داشتند. ولی ناصر خسرو اعمالی از قرامطه لحساء نقل می‌کند که حاکی از نوع دوستی و انسانیت آنان است و ما قسمتی از آن را در این کتاب نقل کردیم... شگفت‌تر آنکه گروهی از آنان در صدد برآمدند که فلسفه یونانی را با شریعت اسلامی درآمیزند و رسائلی در جمیع ابواب فلسفه علمی و عملی تألیف کنند، و به گفته دکتر طه حسین با برهم زدن نظام عقلی و

فکری، نظام سیاسی و اجتماعی را که از آن ناراضی بودند برهم زنند (رسائل اخوان الصفا، مقدمه دکتر طه حسین). البته چنانکه می دانیم در این راه توفیق حاصل کردند و پنجاه رساله تألیف کردند و آن را رسائل اخوان الصفا و جِلَان الوفا نام نهادند. درین رسائل تعصب نژادی و دینی کمتر دیده می شود؛ از فلسفه یونان و هند و ایران استفاده کردند، همچنانکه از دیانت‌های آسمانی و غیر آسمانی بهره‌ور شدند، و چون مدعی بودند، که این عمل را فقط برای خشنودی خداوند و خدمت به دانش و انسانیت انجام داده‌اند از ذکر نام خودداری کردند. ابو حیان توحیدی نام چهار تن از این گروه را ذکر کرده است: ابوسلیمان محمد بن مشعر بُستی معروف به مقدسی، ابوالحسن علی بن هارون زنجانی، ابواحمد مهرجانی، عوفی. این گروه سزی، تأثیر زیادی در روشن شدن فکر برخی از دانشمندان اسلامی داشته‌اند، از آن جمله ابوالعلاء معری شاعر و فیلسوف نابینای عرب با شعبه‌ای از این گروه ارتباط داشته و از این جهت بسیاری از مطالب «لزومیات» او با رسائل اخوان الصفا تطبیق می‌کند... البته آنچه که در نکوهش این گروه گفته شده، بیشتر توأم با تعصب و غرض‌ورزی بوده و در عین حال نمی‌توان ادعا کرد که کاملاً عاری از حقیقت است، چه آنکه باید این فرقه را، در زمانها و مکانهای مختلف جداگانه مورد مطالعه و بحث قرار دهیم و همه را با یک جوب نرانیم. قدامت نیز به این موضوع توجه داشته‌اند، چنانکه شهرستانی، صاحب ملل و نحل میان اسماعیلیان قرن چهارم و متأخرین آنان که در قرن پنجم بوده‌اند فرق بسیاری گذاشته و گفته است بین اعتقاد المعز خلیفه فاطمی و اعتقاد شیخ الجبل فرق کلی می‌توان یافت. اما تعصب و غرض‌ورزی از آنجا پیدا شد که چون خلفای عباسی با آنان دشمن بودند و سلاطین و امرای مراکز اسلامی خود را نماینده خلیفه بغداد می‌دانستند، خواه و ناخواه در نکوهش و بد جلوه‌دادن این فرقه که حکومتشان با حکومت بنی عباس رقابت می‌کرد می‌کوشیدند... سنی‌ها علاوه بر آنکه در نسبت دادن کفر و الحاد با شیعه‌ها همداستان بودند، مذهب شیعه را هم دهلیزی از برای آن مذهب پنداشته‌اند... از همین جهت بسیاری از مردان به جرم تمایل به این مذهب یا مرتبط بودن با کسانی که اهل این مذهب بودند از حقوق اجتماعی محروم و زندانی و تبعید و مقتول گردیدند و نیز بهانه‌ی به دست حکام و امرا افتاده بود که هرگاه با کسی دشمنی داشتند و او را مانع مقاصد شوم

خود می دیدند، به داشتن این مذهب متهمش می ساختند و سپس او را نابود می کردند...^۱

عکس العمل اهل سنت و جماعت در برابر آدمکشی اسماعیلیان
اسماعیلیان و پیروان حسن صباح، پس از آنکه موقعیت نظامی خود را استحکام بخشیدند نخستین کار بزرگی که انجام دادند قتل نظام الملک بود؛ پس از آن به فواصل کوتاه مخالفان خود را یکی بعد از دیگری کشتند که از آن جمله عبدالرحمن اسمیرمی وزیر مادر برکیارق در ۴۹۱ ه. ق، بلکه در ۴۹۴، جناح الدوله در مسجد حمص در ۴۹۶ ه. ق، قاضی ابوالعلاء سعید نیشابوری در ۴۹۹ ه. ق، فخرالملک از پسران نظام الملک در ۵۰۰ ه. ق، قضاة اصفهان و نیشابور و عبدالواحد رویانی در طبرستان در ۵۰۲ ه. ق، مودود در مسجد دمشق در ۵۷۰ ه. ق و دهها نفر اشخاص دیگر که کمابیش شهرت و اهمیت داشتند (صورت مفصل کشتگان را در تاریخ اسمعیلیه، بخشی از زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشانی به تصحیح آقای محمدتقی دانش پزوه بخوانید).

البته پیروان مذهب سنت و جماعت در مقام خونخواهی برآمدند و به طرز وحشیانه انتقام گرفتند: مثلاً می خوانیم که در نیشابور به تعقیب و تعذیب «ملاحده» و آزار اهل بدعت و افراد آزاداندیش و بی اعتقاد و کافرکیش پرداختند (۴۹۰ ه. ق) و در سال ۴۹۵ ه. ق به فرمان برکیارق باطنیان را قتل عام کردند، سعدالملک وزیر را با چهار تن از باطنیان و ابن عطّاش معلوم الحال و برخی از پیروانش را به سال ۵۰۱ ه. ق به دار آویختند و به چهار میخ کشیدند، هفتصد تن از باطنیان را در شهر «آمید» به سال ۵۱۸ ه. ق یک جا کشتند؛ کشتار بزرگتری به خونخواهی معین الملک وزیر و عباس رازی در سال ۵۲۱ ه. ق روی داد. عباس از سرسخت ترین و سنگدل ترین دشمنان ملاحده بود و از جمجمه آنها اهرام می ساخت و در سال ۵۴۱ کشته شد... در میان شخصیت های بزرگ، برکیارق متهم شده بود که متمایل به آنهاست یا لافاقل به مقیاس زیادی در حق آنها چشم پوشی و گذشت روا داشته است... برکیارق،

مؤید الملک را که اسیر سپاهیان او شده بود دشنام داد که چرا مرا به باطنیان نسبت دادی؟ سپس از سر خشم او را به دست خود گشت. پس از آنکه سنجر و محمد و لشکریان آنها، برکیارق را از باطنیان خواندند، وی سخت نگران شد و فرمان داد باطنیان را قتل عام کنند. نیت او از صدور فرمان قتل عام، احتمالاً این بود که این عقیده خطرناک از ذهن اتباعش خارج شود، زیرا امکان داشت به آسانی این اعتقاد به قتل یا خلع او منتهی گردد، چنانکه احمدخان فرمانروای سمرقند و ایرانشاه سلجوقی شهزاده و امیر کرمان به ظن همفکری با ملاحده و دلسوزی برای آنها به همین سرنوشت دچار شدند، چه رسد به عده‌یی از وزیران و سیاستمداران مانند مجد الملک.

هول و هراس چنان بر دل‌های مردم مستولی گشت که از بیم جان و تیغ آدمکشان فرقه، آنان که به دلالتی خائف بودند پیراهن از زره زیر لباس می پوشیدند و این کار خلاف معمول نبود، چنانکه بلکه نیز همین رسم را داشت، و لیکن روزی از بی احتیاطی زره نپوشید و جان خود را در راه این غفلت از دست داد. حتی هنگامی که فدائیان حشاشین اسیر می شدند، بیشتر اوقات با شکنجه به قتل می رسیدند. اینان به نحو دیگری از دشمن انتقام می گرفتند، چنانکه قاتل فخرالملک را چون برای بازجوئی نزد سنجر آوردند، عده‌یی از امراء برجسته و نامدار و صاحبان مناصب عالیّه دربار را با اینکه احتمالاً بی گناه بودند با اتهام اینکه از همدستان فرقه او هستند شریک سرنوشت خود ساخت.^۱ پس از آنکه نقشه سعدالملک برای کشتن سلطان، با بیشتر سم آلود فصاد (رگ‌زن) برملا گردید این عطّاش از سر عجز قلعه دژکوه را تسلیم کرد، او را برشته‌ری نشانندند و در خیابانهای اصفهان گردانیدند؛ مردم به تماشا آمدند و خاک و خاشاک نثار او کردند و با خواندن اشعار، به تمسخر و طعن و سرزنش او پرداختند، او را چهار میخ دار زدند، هفت شبانه‌روز بر صلیب آویخته بود... هنگامی که بر چلیپا آویخته بود، یکی از ناظران پرسید، با علم نجومی که می دانستی این سرنوشت را پیش بینی کرده بودی؟ پاسخ داد... دانستم که در خیابان‌های اصفهان با عظمت تمام حرکت کنم ولیکن نمی دانستم بدین صفت

خواهد بود. ظاهراً اشاره انوری در این بیت به ابن عطاش است: در خواب دید خصم تو، خود را بلند پی تعبیر آن به دیده بیدار «دار» یافت سنجر پس از این وقایع به خود آمد و بر آن شد قلاع و افراد برجسته این فرقه را از میان بردارد و در این راه قدمی چند با موفقیت پیش رفت ولی مرگ او به سال ۵۱۲ ه. ق به این نقشه پایان داد و اسماعیلیان با زور و رشوه و حیلۀ جنگی قلاع و استحکامات فراوانی را به حیطة نفوذ خود افزودند!

افکار و روش سیاسی قرمطیان

معتقدات قرمطیان

راجع به آراء و افکار و جنبشهای عملی قرمطیان از طرف استادان فقید سعید نفیسی و ادیب پیشاوری تتبعات سودمندی به عمل آمده که در مقدمه جلد دوم تاریخ بیتهی منعکس است و ما به نقل قسمتی از تحقیقات ایشان اکتفا می‌کنیم:

کلمه قرمطی که قرامطه جمع آنست، اساساً درباره گروهی از تازیان و نبطیان (جمعی از سکنه سابق عربستان) سرکش نافرمان نسبت به خلفای بنی‌العباس گفته شده، که پس از جنگهای صاحب‌الزنج از سال ۲۶۴ هجری به بعد در جنوب بین‌النهرین و نواحی خوزستان سرکشی آغاز کردند و مسلکی نزدیک مسلک اباحتیان (اباحیه) یا اشتراکیتون داشتند که شاید از مزدکیان پیروی کرده باشند و شاید همان مزدکیان بوده باشند که از دوره ساسانیان در خفا در این نواحی زیسته و اینک به نام دیگر دوباره سر بر آورده باشند.

قرمطیان سازمانی مخفی و زیر پرده داشتند و با تبلیغات خود، کارگران و کشاورزان این ناحیه را به خود جلب کرده بودند، در احسا دولت مستقلی تشکیل دادند و در سوریه و یمن عده کثیری به آنها گرویدند و مراکز سرکشی و نافرمانی بوجود آوردند که تا مدتها باقی بود. در زمینه علمی، قرمطیان معارفی را که از یونان، مصر و صابثیان گرفته بودند به زبان عرب در آورده و آن را در میان هواخواهان خود انتشار دادند. تعلیماتشان متکی به ظواهر قرآن بود که آنرا شامل همه طبقات و همه ادیان و همه نژادها می‌دانستند و می‌بایست متکی بر عقل و تساوی افراد بشر و احترام به عقاید دیگران باشد و در میان معتقدین به این عقاید، درجات و صنوف مختلف

فائل بودند و ظاهراً همین تشکیلات به اروپا سرایت کرده و احزاب و اجتماعات مخفی را فراهم آورده است... گویا تردیدی نباشد که کلمه قرمطی و قرامطه از نام حمدان قرمط آمده و منسوب بقرمط بوده باشد. حمدان قرمط در اطراف (واسط) بنای سرکشی را گذاشت در ۲۷۷ در مغرب کوفه پناهگاهی برای هواخواهان خود ساخت که آنرا (دارالهجره) نام گذاشت؛ به فرمان او هواخواهانش می‌بایست و جوه مختلفی به بیت‌المال جماعت خود بپردازند... در طریقه ایشان درجات و طبقاتی بود که آنها را بلاغات سببه می‌نامیدند...

به‌طور کلی قرمطیان از نیمه دوم قرن سوم هجری به بعد در نقاط مختلف ایران با اصول و مرام تقریباً واحدی به انتشار نظریات خود مشغول شدند و در امور مهم با انجمنی که نماینده امت بود شور می‌کردند و نظر نمایندگان خود را به کار می‌بستند، قرمطیان چون به اکثریت مردم خاصه دهقانان متکی بودند کار اشاعه افکار آنان در بسیاری از نقاط بالا گرفت و گاه اصحاب قدرت که به نفوذ معنوی این جماعت واقف می‌شدند خود را در جمع آنان وارد می‌کردند و از آراء ایشان پیروی می‌کردند، دامنه تبلیغات آنان تا دربار سامانیان نفوذ کرد تا جائی که نصر بن احمد سامانی و عده‌یی از رجال دربار او در سبک قرمطیان وارد شدند، رودکی شاعر معروف این دوره نیز جزو باطنیان بود:

از رودکی شنیدم سلطان شاعران کاندرا جهان به کس مگر و جز بناطمی
 بعضی معتقدند که میل کشیدن چشم رودکی بی ارتباط با عقاید و افکار او نبوده است.

باید متذکر بود که در این ایام اهل سنت از راه تعصب و بدخواهی کلیه کسانی را که مخالف خود می‌دیدند بی‌درنگ به عنوان (باطنی و قرمطی) می‌خواندند و مخصوصاً کسانی که جزئی رابطه‌یی با خلفای فاطمی داشتند قرمطی می‌گفتند. چه در این ایام خلفای فاطمی مصر از برکت نفوذ و قدرتی که تحصیل کرده بودند با خلفای عباسی بنای رقابت را گذاشتند، به همین مناسبت عباسیان برای ترساندن مردم مخالفین خود و دوستان خلفای فاطمی را با حربه قرمطی به طرز فجیع از

بین می‌بردند که داستان به‌دار زدن حسنک نمونه‌یی از آنهاست. آنچه مسلم است اینکه قرامطه یکی از شعب اسمعیلیه بودند که خیلی کمتر از اسمعیلیه و فاطمیان به‌رعایت اصول اخلاقی پایند بودند، این جماعت مدّت یک قرن یعنی از سال ۸۹۰ تا ۹۹۰ میلادی در سراسر قلمرو عباسیان وحشت و اضطرابی بی‌سابقه پدید آوردند.

براون می‌نویسد: قرامطه نه تنها در بین‌النهرین و خوزستان بلکه در بحرین و یمن و سوریه نیز دست از فعالیت برنداشتند، از یک طرف آنها را در قعر زندان و بر فراز دار می‌بینیم و از طرف دیگر مشاهده می‌کنیم که به‌رهبری دُعا ایرانی خود قدرت و نفوذ خویش را بسط می‌دهند به‌طوری که در سال ۹۰۰ میلادی قوای خلیفه را در خارج بصره به کلی شکست دادند. برای سران این نهضت قتل و غارت امری عادی بود چنانکه یکی از سران قرمطی در حمله‌یی که به کاروان حج برد بیست هزار تن را به هلاکت رسانید.

شجاعت قرمطیان

ابوطاهر جنابی فرزند ابوسعید جنابی، از مردم گناوه فارس در روز دوشنبه ۲۵ ربیع‌الآخر ۳۱۱ در سن ۱۷ سالگی فرماندهی ۱۷۰۰ پیاده را به‌عهده گرفت و به‌بصره حمله‌ور شد و با موفقیت پیش رفت و نگرانی شدیدی برای مردم و خلیفه عباسی به‌وجود آورد. در حمله به‌حاجیان، قرامطه غنایم فراوان به‌دست آوردند؛ عده اسرا به دو هزار و دویست و بیست مرد و پانصد زن بالغ بود ولی ابوطاهر همه را خلاص کرد؛ در جنگهای مختلفی که بین ابوطاهر و عمال خلیفه درگرفت، غالباً پیروزی از آن قرمطیان بود، پس از آنکه ابن ابی‌السّاج مأمور سرکوبی قرمطیان شد، قبل از جنگ رسولی نزد ابوطاهر فرستاد و او را به اطاعت خواند، «رسول حکایت کند، چون بدانجا رسیدم مرا نزد جماعتی بردند، همه در زی مشابه یکدیگر، و به من گفتند پیام خویش بگویی که سید گوش به سخن تو دارد و من ندانستم ابوطاهر کدام یک از آنان است. به من گفتند که سید، نه اطاعت را می‌پذیرد و نه تأخیر حرب را، و حرب روز شنبه ۹ شوال ۳۱۵ به دروازه کوفه میان دو فریق درگرفت». با آنکه ابن‌السّاج قرمطیان را سخت ضعیف می‌پنداشت، ولی سرانجام ابن‌السّاج مجروح

و اسیر قرمطیان شد ولی ابوطاهر بهترین پزشکان را برای معالجه او برگزید. خبر این شکست به علی بن عیسی و مقتدر خلیفه رسید، سخت نگران گردیدند و آماده جنگ شدند ولی توفیق نیافتند و هربار از قرامطه شکست خوردند، آنچه مسلم است یاران ابوطاهر بسیار با ایمان و صمیمی بودند، یکی از تجار به علی بن عیسی خبر داد که مردی شیرازی را می شناسم که با قرمطیان رابطه دارد، پس از آنکه به دستور وزیر، شیرازی را حاضر کردند، در حضور قاضی و سرهنگان با او به گفتگو پرداختند، وی بدون بیم و هراس به آنان گفت: «آری من یار ابوطاهرم و صحبت من با او از آن است که او بر حق است، تو و صاحبیت و متابعین شما همه بر باطل و کافرید و خداوند را لایب در زمین امام عدل و حجتی است و امام ما... فلان بن اسماعیل بن جعفر صادق است و ما چون رافضی احمق نیستیم که به غایب منتظر، دعوت کنیم؛ وزیر گفت راست گوی که از مردم بغداد و کوفه چه کس با قرمطی مکاتبه دارد، گفت چگونه قوم مؤمنین را به کفار سپارم، تا آنان را هلاک سازند، هرگز چنین نکنم، وزیر فرمود تا به سیلی و مقرعه او را بزنند و با بند و غل گردن مقید ساختند و زنجیر در دهان او نهادند... و محبوس داشتند پس از ۸ روز درگذشت چه از شراب و طعام امتناع می کرد»^۱.

نمونه‌ی دیگر از فداکاری فداییان باطنی

«... سلطان برکیارق را یک تن از پرده دارانش زخم زد، چون بگرفتندش دو تن سگزی را که با وی همشهری بودند محرک خویش خواند و گفت آنها صد دینارش داده‌اند تا سلطان را هلاک کند، ضارب را کشتند، اما آن دو تن سگزی را هر قدر شکنجه کردند به اقرار نیامدند، آخر یک تن از آنان را دریای پیل افکندند، در این حال امان خواست تا به هر چه هست اعتراف کند، چون از پای پیلش رهایی دادند روی به رفیق خویش کرد و گفت: برادر از مرگ چاره نیست مبادا با افشاء اسرار اهل سیستان را بدنام کنی. سوء قصد البته به باطنی‌ها منسوب شد و وحشت از قوم، حتی در دل سلطان سلجوقی نیز راه یافت»^۲.

۱. لغت نامه دهخدا، ص ۵۶۱.

۲. دکتر عبدالحسین زرین کوب، فرار از مدرسه، ص ۱۰۵ به بعد.

پیروان ابوسعید جنابی

در میان فرق مختلف، پیروان ابوسعید جنابی و پسرش ابوطاهر بیش از دیگران با دین و دولت اسلامی و اصول و احکام آن به جنگ و مخالفت برخاستند، در بحرین و لَحْسا در زمان معتضد (۲۸۹ - ۲۷۹ هجری) مردم را به دین باطنیان و طریقه ابا حیه دعوت کردند و بسیاری از زائرین بیت الله را از دم شمشیر گذرانیدند، حجرالاسود و ناودان کعبه را از جای کردند جامه کعبه را پاره کردند و به غارت بردند و کسانی را که به آئین اسلام گرویده و مقررات آنرا محترم می شمردند به دیده استهزاء می نگریستند. پس از آنکه به لَحْسا برگشتند هر چه قرآن و تورات و انجیل بود همه را در صحرا افکندند و از بین بردند، به نظر آن کوردلان سه نفر مردم جهان را گمراه کردند: شبانی که مقصودشان موسی بود و طیبی که مرادشان عیسی بود و اشترانی که منظورشان حضرت محمد (ص) بود^۱ و این اشتریان از دیگران مشعبدتر و سبک دست تر و محتال تر بود، گویند... حجرالاسود را به دو نیم کردند و بر در کرانه چاه آن خانه نهادند و چون کسی بر سر آن چاه می نشست پای بر آن می نهاد....

قرامطه، حجرالاسود را مدت ۲۲ سال نزد خود نگهداشتند و سپس به طیب خاطر در جای اصلی خود قرار دادند، طی این مدت هر چه مسلمین سعی می کردند که این سنگ را در مقابل پولی هنگفت پس بگیرند موفق نمی شدند و از قرامطیان می شنیدند که «به فرمان امام برده ایم و تنها به فرمان وی باز دهیم».

به طوری که محققین اظهار نظر می کنند مناسبات قرامطه با اسمعیلیان و فاطمیان دوستانه بود و خلفای فاطمی گاه بنا به مقتضیاتی دوستی خود را با آنها انکار می کردند.

از تشکیلات داخلی قرامطه، اطلاع دقیقی در دست نیست، در رساله دوخویه، از تشکیلات داخلی و شورای عالی قرامطیان و سپیدپوشان عقدانیه، که اختیار حل و عقد امور را داشتند و از عدم اعتنای قرامطیان به مراسم و مناسک و مقررات اسلام، و نگوئش «خرانی» که مرافد و احجاز را پرستش و نیایش می کنند، و نیز از زیاده روی در خوردن گوشت هایی که متشرعین حرام می دانند، سخن رفته است،

۱. سیاستنامه، به اهتمام محمد قزوینی، ص ۲۳۴.

بطوری که دوخویه اظهار نظر کرده است دولت آنها اشتراکی بوده «... و زهیر در آسایش ملت خویش می‌کوشید، باج و خراج را تخفیف می‌داد، ثروت را در شهرها نگه می‌داشت و نمی‌گذاشت به خارج بگریزد، صنعتگران و زارعین را تشویق می‌کرد، به این طریق که آنچه از حیث پول و افزار کار لازم داشتند، بطور مساعده به آنها می‌داد تا پس از پیشرفت کار و جمع‌آوری محصول برگردانند.»

به عقیده غفوراف نویسنده تاریخ تاجیکستان، «نهضت قرمطیان یک جنبش وسیع ضد فئودالیت بود که در عین حال جنبه مخالفت با اعراب متجاوز را حفظ کرده بود، به همین علت عمال خلیفه با فئودالهای داخلی در مبارزه با قرمطیان همداستان بودند، این جنبش که در آغاز امر مظهر نارضایتی قشرهای زحمتکش بود بعدها خواص دموکراتیک خود را از دست می‌دهد و از منافع طبقات حاکم حمایت می‌کند.»^۱

دکتر علی مظاهری نهضت قرامطه را نخستین جنبش انقلابی و اولین جمهوری مذهبی اسلامی می‌داند که مدت ۱۵۰ سال به حیات سیاسی خود ادامه داده است. در سرزمین لحسا «مردم از دادن هرگونه مالیات مذهبی معافند، حمدان در سال ۸۹۰ میلادی دو نوع اعانه یا مالیات کاملاً ملی وضع کرد، که از برکت آن هرگاه کسی گرفتار فقر و تنگدستی می‌شد یا در اثر تصادفی ناگوار مقروض می‌گردید، بانک ملی به او قرض می‌داد تا وضعش به صورت عادی بازگردد، پس از آن‌که قرض‌گیرنده وضع مناسبی پیدا می‌کرد دولت بدون مطالبه هیچگونه فرعی، اصل پول را از او پس می‌گرفت.

در سرزمین قرامطه فقط کسانی پذیرفته می‌شدند که در حرفه و هنر سودمندی تخصص داشته باشند، فقط در این صورت بانک ملی پول کافی برای خرید مواد و ابزار و آلات مقدمانی، جهت شروع به کار، بدون ربح به متقاضی قرض می‌داد. اگر صاحب خانه یا آسیایی پول کافی برای تعمیر و بهبود منزل یا آسیاب خود نداشت، دولت تعداد کافی از غلامان عمومی را در اختیار او می‌گذاشت تا به یاری آنها وضع خود را بهبود بخشد، این غلامان را که از زنگبار خریده شده بودند در

۱. غفوراف، تاریخ تاجیکستان، ترجمه علی اصغر چارلاقی، (قبل از انتشار).

شمار ۳۰ هزار نفری بودند که در راه عمران این جمهوری کوشش می‌کردند. در لحسا، تعدادی آسیاب عمومی بود که گندم‌های مردم را مجاناً به‌آرد تبدیل می‌کرد، جمهوری لحسا کاملاً غیرمذهبی بود و از روزه، نماز، دعا، مسجد و زیارت اماکن متبرکه در این سرزمین سخنی در میان نبود، یک نفر بازرگان فارسی بنام علی بن محمد اجازه گرفت تا مسجدی در این سرزمین برای مسافرینی که از خارج می‌آیند بپا کند.

ذخیره بانک ملی را مقداری طلا تشکیل می‌داد، برای مصرف داخلی سکه‌های مسی به‌کار می‌رفت، مخصوصاً سکه مسی را انتخاب کرده بودند تا قابل صدور نباشد.

مدیران و هیئت حاکم این منطقه با عدالت و مساوات با مردم رفتار می‌کردند و به‌آنها فقط «سید» یعنی آقا گفته می‌شد.

لحسا از برکت موقعیت مهم اقتصادی که داشت از تجارت جهانی سود کلاتی بدست می‌آورد، این حکومت با ممالک مسلمانی که با اصول اقتصادی کهنه و سنن و عقاید خرافی زیست می‌کردند مبارزه می‌کرد. طبقه اشراف، مخصوصاً علما و روحانیون بین‌النهرین و سوره از دوام قدرت این جمهوری سخت نگران بودند. «دستگاه خلافت، مخصوصاً از دوره الموفق خلیفه عباسی به‌بعد بیش از پیش در سراسری سقوط افتاد، مالیات‌ها به‌سختی وصول می‌شد دولت ناگزیر بود از راه قرضه و اجاره‌دادن استانهای مختلف و فروش خالصه و صدور حواله و برات برای نواحی مختلف و اقدامات نیرنگ‌آمیز دیگر موقعیت خود را حفظ کند، ولی این تشیئات نه تنها به‌ورشکستگی خزانه منتهی گردید بلکه حیثیت و آبروی دستگاه خلافت را نیز برباد داد.

در نتیجه احتکار، قیمت‌ها بالا رفت، مواد اولیه غذایی نایاب شد، مردم از آشفتگی به‌جان آمدند اهالی بغداد در مساجد جمع شده دست به‌خراب‌کاری زده پل چوبی دجله آتش زدند و علیه حکومت سنگربندی کردند، در این دوران خلفای عباسی مانند «طین انگلستان، سلطنت می‌کردند و حکومت و فرمانروایی در

۱. نقل و تلخیص از زندگی روزمره مسلمین، اثر دکتر مظاهری، ترجمه مرتضی راوندی ص ۱۲۵ به‌بعد.

دست امرا و فرمانروایان ترک بود. اسماعیلیان و قرامطه نیز بوسیله عمال خود در منطقه نفوذ خلفای عباسی به خرابکاری و تبلیغ آراء و افکار خود مشغول بودند.^۱ بطور کلی تمام مللی که در این ایام علیه خلافت عباسی قیام کرده‌اند تحت عنوان خارجیان یا خوارج نامیده می‌شدند، نظام‌الملک در سیاستنامه، ایشان را بدین نحو تقسیم می‌کند: «به حلب و مصر اسمعیلی خوانند و به قم و کاشان و طبرستان و سبزوار و ماوراءالنهر و غزنین و بغداد قرمطی خوانند و به کوفه مبارکی خوانند و به بصره راوندی و برقمی خوانند و به ری خلفی خوانند و به جرجان محمّره خوانند و به شام مبیضه خوانند و به لحسا و بحرین جنابی خوانند و به اصفهان باطنی خوانند و ایشان خویشتن را تعلیمی خوانند و رفیق خوانند... و غرض ایشان همه آن است که چگونه مسلمانی براندازند...»^۲

ابوسعید جنابی پس از آنکه با قرامطه هم عقیده و هم داستان شد، به نواحی بحرین و بصره حمله کرد و به قتل و غارت پرداخت. معتضد خلیفه عباسی یکی از سرداران خود به نام عباس را به جنگ وی فرستاد، ابوسعید بر عباس ظفر یافت و عباس را با ۷۰۰ تن اسیر کرد و جمله اسیران را جز عباس بکشت و به واسطه عباس به معتضد پیغام کرد که زیستن من در بیابان‌هاست و به اندک چیزی قناعت ورزم و من از تو شهری نگرفته‌ام... تو اگر جمیع سپاه خود به حرب من فرستی بر همه غالب آیم، چه لشکریان من به رنج و قناعت به کفاف خود عادت دارند و سپاه تو در تنعم زیسته‌اند و چون آنان را به جنگ من فرستی، پس از قطع صحراها و بیابان‌ها، در نهایت ماندگی به من رسند و زود منهدم شوند و بر تقدیر منهزم نگشتن، من از پیش ایشان بگریزم و فرصت‌ها نگاه دارم و با شیخون سلب استراحت آنان کنم تا آنگاه که از پای درآیند، پس در منازعت من، تو را سودی نباشد، عباس این پیغام را به خلیفه برسانید؛ سرانجام در سال ۲۸۹ خلیفه سرهنگی را به جنگ آنان گسیل داشت و او قرمطیان را شکست داد و دو سال بعد ابوسعید به دست غلامی در حمام کشته شد.^۳

۱. همان کتاب، ص ۱۲۸ (به اختصار).

۲. سیاستنامه، به اهتمام محمد قزوینی، ص ۲۳۶.

۳. لغت‌نامه دهخدا، ابوسعید - اثبات، ص ۵۱۰.

مخالفت شدید سلاطین، روحانیان و فئودالها با قرمطیان چون قرمطیان مردمی انقلابی، آزاداندیش و طرفدار طبقات زحمتکش بودند و به شدت با خرافات و روحانیان دنیاپرست و قشری مبارزه می‌کردند، تمام عناصر ارنجاعی و محافظه‌کار آن دوران با همه امکانات خود با آنان مبارزه می‌کردند. به حکایت عتبی رفتار محمود غزنوی با ملحدان «مولتان» بسیار بی‌رحمانه بود، و آنقدر از قرمطیان کشت که شمشیر خون‌آلود به دستش چسبید و دست و شمشیر را در آب گرم نهادند تا از هم جدا گردید (محمود ناظم، ص ۱۰۳).

سفارت تهرتی نماینده مصر در دربار سلطان محمود

گردیزی گوید: «و هم اندرین سال (یعنی در سال ۴۰۳ هـ. ۱۳ و ۱۰۱۲ م) رسول عزیز مصر آمد که او را تهرتی گفتند و چون نزدیک خراسان رسید، فقها و اهل علم گفتند که این رسول به دعوت عزیز مصر همی آید و بر مذهب باطنیان است، چون محمود این خبر بشنید، آن رسول را پیش خویش نگذاشت و بفرمود تا او را به حسن بن طاهر بن مسلم العلوی سپردند و حسن تهرتی را به دست خویش گردن بزد به شهر بُسْت» (ص ۷۱). عتبی در این باره اطلاعات بیشتری به ما می‌دهد: سلطان محمود روزی که عزم تسخیر هند کرد، مذهب تسنن داشت... و عقایدی را که با ظاهر اسلام مخالف بود رد کرده بود. «به او خبر دادند، که در میان مردم خراسان گروهی هستند که مذهب باطنی دارند و آن مذهب مَلِکِ مصر است که از حیث ظاهر مذهب رافضی و از حیث باطن کثر محض است.» و آنان از راه تاویل متشابهات کتاب بدانجا می‌رسند که اساس دین و شریعت را براندازند. و محمود دستور داد که در جستجوی آنان برآیند و مردی را یافتند که خلیفه فاطمی نزد پیروان خود و «کسانی که دعوت او را اجابت کرده بودند» فرستاده بود، این شخص آنان را به اسم و رسم می‌شناخت و اکثر آنان را که در شهرهای مختلف پراکنده و از کشورهای مختلف برخاسته بودند، شناساند و آنان را بر دربار آورده به دار آویختند و سنگ بر آنان زدند... استاد ابوبکر محمد بن اسحق بن محمّد پيشوای پیروان ابو عبدالله بن کرام بود، وی مقام بلندی... داشت... و در وجوب قلع و قمع کسانی که از راه راست برگشته بودند با سلطان هم‌رای بود... و او حامی بیضه اسلام گشت،